

A Review of the Traditional Semantic Surveys in Western Philosophy

Azita Afrashi¹

The development of semantics, as a branch of linguistics in the present era is the consequence of an ancient trend, spread in different fields of knowledge.

Such an investigation about the history of semantic surveys can be traced in different fields such as literature, psychology, philosophy and theology.

The present paper aims at investigating the history of semantics through the writings of western philosophers. This paper reviews different philosophical approaches to the unit of meaning proposition and cognition, from the ancient Greece to the present time.

Key Words: 1- Ancient Greece, 2- Rome, 3- Empiricism, 4- Rationalism

1- Member of Scientific Society, Cultural Heritage Organization

مروری بر سنت مطالعه معنی نزد فلاسفه غرب

آزیتا افراشی^۱

چکیده

شکوفایی دانش معنی‌شناسی به مثابه شاخه‌ای از زبان‌شناسی در عصر جدید، پیامد تاریخچه‌ای بسیار قدیمی است که در حوضه‌های مختلف دانش گسترده شده است. چنین بررسی‌ای درباره پیشینه سنت مطالعه معنی می‌تواند در تاریخ حوزه‌هایی مانند ادبیات، روان‌شناسی، ادیان و فلسفه صورت گیرد. بر این اساس نوشته حاضر به بررسی این پیشینه در قالب آرای فلاسفه و منحصرأ در چارچوب نظریات فلاسفه غرب می‌پردازد. این بررسی، گستره‌ای وسیع از یونان باستان تا عصر جدید را فرا می‌گیرد. در این نوشته سعی شده است سیر تحول اندیشه‌ها به لحاظ تقدم و تأخر زمانی مورد بررسی قرار گیرد. برای اجتناب از هر گونه پراکنده‌گویی، صرفاً به آن دسته از مطالعاتی پرداخته می‌شود که مستقیماً با مفاهیم دلالت واحدهای زبان، گزاره و اندیشه‌های فلسفی مرتبط با شناخت پیوند دارند.

واژگان کلیدی: ۱- یونان باستان، ۲- روم باستان، ۳- تجربه‌گرایی، ۴- خردگرایی

۱- عضو هیأت علمی پژوهشکده زبان و گویش، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری

۱- یونان باستان

اگر بتوان در تاریخ فلسفه غرب، دوره‌ای را با عنوان "یونان باستان" معرفی کرد، بی تردید مرزهای این دوره نسبت به سایر ادوار فلسفی مبهم‌تر و نامشخص‌تر خواهد بود. برای نمونه چگونه می‌توان به لحاظ زمانی مرزی میان فلاسفه طبیعت‌گرا و آرای متفکرانی چون سقراط قابل شد؟ و آیا روا خواهد بود اگر مانند بسیاری از کتب تاریخ فلسفه (هالینگ دیل؛ ۱۳۷۰)، بررسی‌های خود را با افلاطون آغاز کنیم و دیدگاه‌های شناختی آناکسیماندروس، آناکسیمنس، طالس و دیگران را نادیده بگیریم؟ و با چه اطمینانی می‌توان میان دوره‌های فلسفی "یونان باستان" و "عصر هلنیسم" مرزی در نظر گرفت؟

صرفاً به دلیل تکیه بر اسناد باقیمانده، بررسی مطالعه معنی در یونان باستان به مرور آثار افلاطون و ارسطو منحصر شده است. بخشی از آرای افلاطون (۳۴۷-۴۲۸ ق.م) که در مکالمه کراتیلوس (Cratylus) (افلاطون؛-) مطرح شده و تمثیل غار در **جمهور** (افلاطون؛ ۱۳۷۹؛ ۳۹۵) آغازگر بررسی‌های معنی‌شناختی و مطالعات شناختی به حساب می‌آیند.

متن کراتیلوس به صورت مکالمه‌ای سازمان یافته است که در آن سؤالاتی درباره چگونگی نامگذاری پدیده‌ها و دلالت نام‌ها از سوی سقراط مطرح می‌شود و کراتیلوس، در این بحث مخاطب سقراط است. مکالمه کراتیلوس، در حقیقت معرف منازعه میان دو دیدگاه درباره نامگذاری است.

در دیدگاهی که از سوی کراتیلوس ارائه می‌شود و به طبیعیون (Naturalists) تعلق دارد، واژه‌ها یا اسامی برچسب‌هایی برای اشیاء و پدیده‌ها هستند. (پالمر؛ ۱۳۷۴؛ ۴۴)، و نام به صورت طبیعی به مصداقی در جهان خارج دلالت می‌کند.

سقراط به کمک پرسش‌هایی دیدگاه کراتیلوس را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهد و او را در این منازعه به سمتی می‌کشانند تا بپذیرد که "نام" کوچکترین جزء گزاره صادق است و ابزاری است که در فرآیند نامگذاری مورد استفاده قرار می‌گیرد. به کمک "نام" اطلاعات انتقال می‌یابند و اشیاء بر حسب طبیعت خود از هم متمایز می‌شوند. بنابراین، "نام" ابزاری برای آموزش و ایجاد تمایز میان پدیده‌هاست (افلاطون؛—).

افلاطون در تمثیل غار، میان شناخت مستقیم و غیر مستقیم تمایز می‌گذارد. او در اینجا مخاطب را به مقایسه شناخت حاصل از ادراک مستقیم مصادیق و رویدادها از یک سو و ادراک غیر مستقیم همان مصادیق و رویدادها از سوی دیگر وا می‌دارد. او ادراک غیر مستقیم را به مثابه

درک سایه‌ای از واقعیات می‌داند که در فاصله‌ای از ادراک کننده روی دیوار رویت می‌شود (افلاطون؛ ۱۳۷۹: ۳۹۵).

پس از افلاطون توجه به آرای ارسطو (۳۲۲-۳۷۴ ق.م) در رساله‌ای در باب تعبیر (On Interpretation) (ارسطو؛ ---) حائز اهمیت است. این رساله به بررسی "اسم"، "فعل"، "جمله"، "گزاره" و انواع گزاره می‌پردازد.

ارسطو صورت تلفظی هر اسم را نشانه تجربه‌ای ذهنی و صورت نوشتاری آن را نشانه صورت تلفظی می‌داند. به اعتقاد ارسطو، نامگذاری به شکل قراردادی صورت می‌گیرد؛ همچنین "اسم" فاقد مشخصه زمان است.

مهم‌ترین عامل تمایز "فعل" از "اسم" آن است که "فعل" زمان دارد. "جمله" بخش مهمی از گفتار است که قسمتی از آن می‌تواند معنی مستقلی داشته باشد. وی گزاره‌ها را به دو دسته صادق و کاذب تقسیم می‌کند. (ارسطو؛ ---).

۲- هلنیسم

عصر هلنیسم یا دوران شیفتگی و تقلید اندیشمندان از اندیشه‌های یونان باستان (گروو؛ ۱۹۸۱) به محدوده زمانی قرن چهارم ق.م تا هنگام شکل‌گیری فلسفه مسیحیت، در قرن اول میلادی اطلاق می‌شود. برخی متخصصان مکتب رواقی (Stoics) را نیز در کنار اپیکوریسم (Epicureanism)، شکاکیت (Skepticism)، اسکندرانیان (Alexanderians)، و نوافلاطونی (Neoplatonism) در زمره مکاتب فلسفی این دوره طبقه‌بندی می‌کنند (کلارک؛ ۲۰۰۱).

در میان مکاتب فلسفی گوناگون که پس از ارسطو در یونان پدید آمد، مهم‌ترین مکتب از نظر تاریخ زبانشناسی، مکتب رواقی است که موسس آن را زنون (Xenon) (حدود ۳۰۰ ق.م) می‌دانند (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۴۱). رواقیون به تمایز میان صورت و معنی اشاره کردند و از این رهگذر مفاهیمی را بازشناختند که به "دال" و "مدلول" سوسوری شباهت دارد. چنین می‌نماید که در نظر آنها "مدلول" صرفاً تصویری ذهنی نیست، بلکه تصویری است که از طریق دانش شنونده درباره زبان با شنیدن یک لفظ زبانی در ذهن او پدید می‌آید (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۴۲) به اعتقاد رواقیون، نام‌ها به شیوه‌ای طبیعی شکل می‌گیرند و به طور طبیعی به پدیده‌ها دلالت می‌کنند (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۵۰).

رواقیون بر خلاف ارسطو که سامانگرایی را روند غالب در کار زبان می‌دانستند به سامان‌گریزی فرآیندهای زبانی معتقد بودند. (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۵۱) تقابل میان سامانگرایی و سامان-

گریزی ناظر بر این مسئله بود که تا چه حد نظم و قانونمندی، به ویژه نظم قیاسی بر زبان یونانی تسلط دارد و تا چه حد بی قانونی و بی نظمی بر آن زبان حاکم است. قانونمندی‌هایی که سامانگرایان در جستجوی آن بودند، به الگوهای تصریفی واژه‌ها تعلق داشتند یا از جمله روابطی بودند که میان صورت و معنی واژه‌های خاصی برقرار می‌شدند؛ این واژه‌ها ساختمان تصریفی مشابهی داشتند و به لحاظ معنایی نیز قیاس‌پذیر بودند (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۵۲).

اسکندرانیان نیز سامانگرا به حساب می‌آمدند ولی بیشتر به بررسی‌های ادبی توجه داشتند. اریستارخوس (Aristarchus) (قرن دوم ق.م) بنیانگذار پژوهش‌های علمی در زمینه آثار هومر بود. از شاگرد وی دیونیسوس تراکس (Dionysus Thrax) (قرن اول ق.م) اثری به نام فن دستور (Techne Grammatike) (تراکس؛ ۱۳۷۰) بر جای مانده است. فن دستور در بیست باب شرحی فشرده از ساختار زبان یونانی و توصیفی معنایی از مقولات سخن به دست می‌دهد. او «کلمه» را کوچکترین بخش جمله می‌داند (تراکس؛ ۱۳۷۰: ۳۹) «اسم» را به دو طبقه مادی و غیر مادی تقسیم می‌کند و سعی دارد تعاریف خود را به شکلی ارائه دهد که در آن واحد به جهان درون زبان و جهان بیرون از زبان بازگردد.

۳- روم باستان

در طبقه‌بندی‌های تاریخی که از سیر فلسفه غرب ارائه شده (کلارک؛ ۲۰۰۱)، نقطه عطفی در دوران غلبه رومی‌ها نمی‌توان یافت، دلیل آن را می‌توان در این گفته ویرژیل (Virgil) باز شناخت که می‌گوید: «بگذار یونانی‌ها در حکمت و هنر پیشی گیرند و رومی‌ها را رها کن تا صلح جهان را پاس دارند (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۱۰۶). بررسی‌های زبان‌شناختی رومی‌ها در بسیاری جهات چیزی جز این نبود که از آرای یونانی‌ها الگو بگیرند و این اندیشه‌ها را در مطالعه زبان لاتین به کار ببندند (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۱۰۸).

مطالعه دستاوردهای دستوریان در این دوران، نشانگر این واقعیت است که آنها در تحلیل‌های خود بررسی‌های معنایی را کمتر مورد توجه قرار می‌داده‌اند.

۴- قرون وسطی

قرون وسطی به دوره‌ای از تاریخ اروپا دلالت می‌کند که با زوال امپراطوری روم غربی آغاز می‌شود (قرن ۵ م) و با شروع نوزایی خاتمه می‌یابد (قرن ۱۵ م) (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۱۴۷).

مکتب فلسفی و دینی مدرسی (Scholasticism)، نهضت غالب در مدارس و دانشگاه‌های مسیحی اروپایی از اواسط قرن ۱۱ م تا اواسط قرن ۱۵ م به شمار می‌آید. هدف نهایی این نهضت را می‌توان اعمال اصول تعقلی یونان و روم و مسیحیت در یک نظم سازمان یافته دانست. مدرسین ارسطو را تنها مرجع فلسفی خود می‌دانستند و آگوستین (Augustin) را مرجع دینی به حساب می‌آوردند.

مکتب مدرسی قرون ۱۱ و ۱۲ با آرای آنسلم (Anselm)، آبرالد (Aberald) و راسلین (Roscelin) عجین شده است (کلارک؛ ۲۰۰۱).

راسلین مکتب فلسفی نامگرایی را بنا کرد. در این نگرش، انتزاعات (Abstractions) یا جهانی‌ها (Universals) واقعیت ندارند و صرفاً مصادیق منفرد را می‌توان واقعیت تلقی کرد. آنها واژه‌های «حیوان»، «ملت» و «زیبایی» را به عنوان نمونه جهانی معرفی می‌کنند و آنها را نام محض به شمار می‌آورند. برای نمونه، نام «دایره» به پدیده‌هایی دلالت می‌کند که گرد باشند، بنابراین واژه «دایره» وصفی کلی است و به هویتی مستقل با جوهری ملموس ارتباط ندارد. در همین دوره، نامگرایی در مقابل نظریه فلسفی دیگری به نام واقعگرایی افراطی (Extreme Realism) قرار می‌گیرد.

دیدگاه نامگرایی بی تردید متأثر از آرای ارسطو است. بر این اساس که واقعیت از اشیاء منفرد به وجود می‌آید؛ در مقابل آن واقعگرایی افراطی به اندیشه‌های افلاطون درباره مثل و نمونه‌های اعلا‌ی ذهن باز می‌گردد (کلارک؛ ۲۰۰۱). شارتر (Charters) از جمله سردمداران رویکرد واقعگرا در قرن ۱۲ میلادی است. نظریه حد فاصل نامگرایی و واقعگرایی، مفهوم‌گرایی (Conceptualism) نام دارد که بر طبق آن اگر چه جهانی‌ها وجود واقعی و مادی در جهان خارج ندارند، به مثابه اندیشه یا مفهومی در ذهن موجودند و به این ترتیب فراتر از یک نام محض قابل بررسی‌اند.

باید توجه داشت که اصطلاح «مفهوم» با آنچه امروزه در معنی‌شناسی تحت همین عنوان مطرح می‌شود اشتباه گرفته نشود، در دیدگاه مفهوم‌گرایان آن ایام، مفهوم صرفاً نوعی اندیشه است و بس. همچنین در دیدگاه دیگری به نام واقع‌گرایی میانه‌رو (Moderate Realism) به وجود جهانی‌ها در ذهن می‌توان قایل شد، در عین حال اشیاء نیز واقعیت دارند. در قرن ۱۲ میلادی در اثر آمیختن توصیف‌های دستوری لاتین با نظام فلسفی مدرسی چارچوب دستوری‌ای به نام دستور نظری (Speculative Grammar) به وجود آمد که طرفداران آن را اصحاب وجه (Modistae) می‌نامند (روبینز؛ ۱۳۷۳: ۱۶۶).

هیسپانوس در همین عصر به اصطلاح معنی (Signification)، فرض (Supposition) و نامگذاری (Appellation) اشاره می‌کند. (دینین؛ ۱۹۶۷:۱۳۲) در تعبیر هیسپانوس، "معنی" رابطه‌ای است که میان کلمه و پدیده‌ای برقرار می‌شود که کلمه مورد نظر بر آن دلالت می‌کند، به عبارت ساده‌تر، واژه لاتین "homo" به معنی انسان است، بنابراین "homo" برای مصداقی چون "سقراط" می‌تواند مفروض شود (روبینز؛ ۱۳۷۳:۱۷۲-۳).

هیسپانوس طبقاتی برای "معنی" و "فرض" معرفی می‌کند. بر این اساس، معنی را می‌توان به انواع "اصلی" (Principal Signification) و "فرعی" (Consignification) تقسیم کرد. معنی اصلی با معنی ریشه کلمات مرتبط است و معنی فرعی در اثر وند افزایشی به ریشه کلمات حاصل می‌شود (دینین؛ ۱۹۶۷:۱۳۶). همچنین او میان دو نوع معنی اسمی (Substantival Signification)، که عبارت است از معنی اسامی و ضمائر و معنی وصفی (Adjectival Signification) و معنی صفات و افعال تمایز می‌نهد (دینین؛ ۱۹۶۷:۱۳۶).

هیسپانوس "فرض" را در دو طبقه قابل بررسی می‌داند. در طبقه اول فرض صوری (Formal Supposition) قرار دارد که به تمام امکانات جایگزینی یک واژه با واژه‌های دیگر باز می‌گردد. یعنی تمام واژه‌هایی که می‌توان به جای "انسان" در جمله (۱) قرار داد و جمله معنی‌داری به دست آورد در این طبقه قرار می‌گیرند.

(۱) او یک انسان است

ظاهراً این مطلب الگوی اولیه طرحی است که سوسور بعدها آن را محور متداعی (Association) می‌نامد.

هر گونه امکانات جایگزینی که با استفاده از فرا زبان صورت می‌گیرد، در طبقه فرض مادی (Material Supposition) قابل بررسی است. برای نمونه، واژه «اسم» در جمله (۲) دارای فرض یا بهتر بگوییم اطلاق مادی است زیرا به فرا زبان دستور تعلق دارد. (روبینز؛ ۱۳۷۳:۱۷۴)

(۲) انسان یک اسم است.

باید توجه داشت که هیسپانوس، نامگذاری را فقط به تعبیر واژه‌ها در ارتباط با موجودات زنده منحصر می‌کند (دینی؛ ۱۹۶۷:۱۳۸).

۵- عصر خرد

"عصر خرد" عنوانی است که به کمک آن نخستین دوره تحولات فکری دوران نوزایی (Renaissance) معرفی می‌شود. آنچه در اینجا "عصر خرد" نامیده می‌شود، تحت تأثیر آرای

دکارت (R.Descartes) (۱۵۹۶-۱۶۵۰) پدید می‌آید و می‌توان محدوده آن را در فاصله تبلور تفکر مدرسی از یکسو و دورانی در فلسفه از سوی دیگر معرفی کرد که در اینجا "عصر تجربه" نامیده خواهد شد.

در میان آرای دکارت نمی‌توان مستقیماً اثری از طرح مسایل زبانی یافت؛ ولی هر گونه مطالعه تاریخی در سنت مطالعه معنی بدون پرداختن به اندیشه‌های وی ناقص به شمار می‌آید. زیرا اولاً درک آرای فلاسفه پس از دکارت بدون چنین بررسی‌ای میسر نیست و دیگر آن که یکی از مهم‌ترین سنگ بناهای مسایل شناختی از سوی وی استوار می‌شود. به لحاظ روش-شناختی، دو عامل، مرز میان تفکر مدرسی و تفکر دکارتی را پدید می‌آورند. اولاً دکارت بر خلاف مدرسیون "شک" را غایت "شک" نمی‌بیند. به عبارت دیگر دکارت از شک به عنوان ابزاری برای پی بردن به واقعیت استفاده می‌کند، در صورتی که در تفکر مدرسی شک و تردید در نهایت به تردید درباره همه چیز می‌انجامد (هالینگ دیل؛ ۱۳۷۰: ۱۴۵). عامل دیگر روشی است که دکارت در حل مسئله آغاز می‌کند. او از روشی بهره می‌جوید که بر اساس آن مسئله را به اجزای آن فرو می‌شکند. او دانش فلسفی و علمی را ادغام می‌کند و دانش را مانند درختی می‌داند که ریشه آن در علوم ماوراءطبیعه است، تنه، فیزیک و شاخه‌های آن علمی مانند پزشکی و اخلاق است (ادواردز؛ ---: ۳۴۵).

دکارت با طرح آنچه غیر قابل تردید است به تردیدهای مدرسیون پایان می‌دهد و آن، رد شک در وجود خود است: "من می‌اندیشم، پس هستم" {Cogito ergo sum} (دکارت؛ ۱۹۵۴). به اعتقاد دکارت اندیشه الزاماً نوعی تصور نیست؛ بلکه ادراکی صرفاً عقلایی و منطقی از ماهیت شیء است. هر اندیشه‌ای یک موضوع دارد، و چون این موضوعات به لحاظ واقعی بودن درجات متفاوتی دارند، اندیشه‌ها نیز به لحاظ درجه واقعیت، متفاوتند (ادواردز؛ ---: ۳۴۹).

دکارت بر این اعتقاد است که دانش از جهان مادی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از طریق حواس به دست نمی‌آید و "جهان خارج" مستقل و بیرون از داده‌های ذهنی واقع است (ادواردز؛ --- ک ۳۵۲). اگر چه دکارت بنیانگذار تفکر خردگرا (Rationalism) به شمار می‌آید، روش‌شناسی تفکر تجربه‌گرا (Empiricism) را نیز مأخوذ از آرای دکارت می‌دانند (ادواردز؛ ---: ۳۵۴).

۶- عصر تجربه

اگر چه خردگرایی و تجربه‌گرایی به مثابه دو مکتب فکری رقیب در تاریخ فلسفه مورد توجه قرار می‌گیرند، همان طور که اشاره شد (← ۵) نباید از نظر دور داشت که دست کم به یک دلیل مهم،

تجربه‌گرایی از بطن خردگرایی دکارتی متبلور می‌شود و این مطلب خود نشانگر آن است که دکارت هستی‌شناسی را نقطه آغاز هر گونه تفکر فلسفی قرار می‌دهد (ادواردز؛ ---: ۳۵۴)؛ ولی خواهیم دید که بنیان اندیشه در تفکر تجربه‌گرا با تفکر خردگرا تفاوت دارد.

"عصر تجربه" در اینجا عنوانی است که برای معرفی دوران غلبه مکتب فکری دیگری در نوزایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. عصر تجربه با آرای بیکن (F. Bacon) (۱۵۶۱-۱۶۲۶ م.)، لاک (J. Locke) (۱۶۳۲-۱۷۰۴ م.) و هیوم (D. Hume) (۱۷۱۱-۱۷۷۶ م.) معرفی می‌شود.

یکی از مهم‌ترین مسایل شناختی‌ای که از سوی بیکن مورد توجه قرار می‌گیرد، مسئله "بت‌ها" (Idols) است. بت‌ها برخی گرایش‌های ذهن بشرند که مانند مانعی بر سر راه کسب دانش قرار دارند و باید برطرف شوند. او به چهار نوع بت اشاره می‌کند که عبارتند از: بت‌های قبیله (Idols of Tribe)؛ بت‌های غار (Idols of Den)؛ بت‌های بازاری (Idols of Marketplace) و بت‌های نمایشی (Idols of Theatre) (ادواردز؛ ---: ۲۳۷-۸).

"بت‌های قبیله" یکی از ویژگی‌های ذاتی ماهیت بشر را معرفی می‌کنند؛ بر این اساس ادراکات همواره به ذهن متکی‌اند؛ بنابراین دانش حسی نسبی خواهد بود. حواس مانند "آئینه‌های ناهمواری" عمل می‌کنند که آنچه را می‌نمایانند، در شکل و وضعیت اصلی واقعیت وجود ندارد. ادراک ما، نظم و قاعده‌ای ذهنی را به جهان خارج تحمیل می‌کند که به ذات واقعیت تعلق ندارد (ادواردز؛ ---: ۲۳۷).

"بت‌های غار" به تمثیل غار افلاطون (۱) باز می‌گردند. بر این اساس، هر فرد در غار درون ذهن خود، جهان را تفسیر می‌کند و به آن رنگی دیگر می‌بخشد. هر یک از ما کلیت پدیده‌ها را تحت تأثیر جزئی از آن درک می‌کند که برای وی آسان‌تر است (ادواردز؛ ---: ۲۳۸). بر اساس "بت‌های بازاری"، انسان به وسیله واژه‌ها در قالب زبان داد و ستد می‌کند. ولی واژه‌ها از یک سو مبهم‌اند و از سوی دیگر گاهی به اشتباه به جای خود پدیده فرض می‌شوند. هر یک از ما یک واژه را در معانی متفاوتی به کار می‌گیریم، بی آنکه از آن آگاه باشیم (ادواردز؛ ---: ۲۳۸).

"بت‌های نمایشی" که به اعتقاد نگارنده این سطور ارزش‌شناختی کمتری نسبت به سایر انواع آن دارند، به تحمیل دیدگاه‌های متفاوت فلسفی به اذهان می‌پردازد. این دیدگاه‌های فلسفی که صرفاً ابداعات بشرند مانند صحنه نمایش عمل می‌کنند که بشر فقط بازیگر آن است (ادواردز؛ ---: ۲۳۸).

مفهوم اصلی، در تفکر لاک، "اندیشه" است. او از یک سو "اندیشه" را ماده سازنده دانش می‌داند و از سوی دیگر وقتی دانشی کسب شد و به صورت موضوع ذهن درآمد، آن را "اندیشه" به شمار می‌آورد (لاک؛ ۱۹۷۶). به اعتقاد لاک، کلّ اندیشه به وسیله تجربه حاصل می‌شود و هیچ اصل ذاتی‌ای در ذهن بشر وجود ندارد.

حواس موجب می‌شوند اندیشه‌ها بر ذهن نقش ببندند، آنگاه ذهن بر حسب درجاتی با این اندیشه‌ها آشنا می‌شود، آنها را به خاطر می‌آورد و نامگذاری می‌کند. سپس "اندیشه‌های عام" از این "اندیشه‌های خاص" منتزع و سپس نامگذاری می‌شوند. بنابراین اندیشه و واژه‌های عام و استدلال به صورتی همپایه رشد می‌کنند و پذیرش صدق گزاره‌ها به داشتن اندیشه‌های مجزا و واضحی درباره معانی وابسته است. (لاک؛ ۱۹۷۶)

به اعتقاد لاک، اگر بپذیریم که ذهن برخی دانسته‌های ذاتی را با خود به همراه می‌آورد، نوعی "تنبلی ذهنی" را ترغیب کرده‌ایم. در صورتی که هر گونه اندیشه‌ای، به وسیله تجربه یعنی یا از طریق حواس و یا از طریق تفکر به دست می‌آید (لاک؛ ۱۹۷۶). انسان زمانی تفکر را آغاز می‌کند که حواس او شروع به فعالیت می‌کنند.

لاک میان اندیشه بسیط و مرکب تمایز می‌گذارد. اندیشه بسیط ماهیت یا ادراکی یکپارچه در ذهن است که به اندیشه‌های دیگری قابل تفکیک نباشد. رنگ، صوت، گرمی و بو همگی در زمره اندیشه‌های بسیط قرار دارند. وقتی اندیشه‌های بسیط به دست آمدند، ذهن بر اساس تکرار، مقایسه و ترکیب، تنوعات مختلفی را به دست می‌دهد، ولی ذهن هرگز نمی‌تواند اندیشه بسیطی بسازد. همچنین، فقط آن ویژگی‌هایی از اشیاء به تصور در می‌آیند که می‌توانند اندیشه‌ای را در ذهن به وجود آورند. اگر یکی از حواس از مجموعه حواس ما حذف شود، میزان تجربه و دانش، کاهش یا افزایش پیدا می‌کند. اندیشه‌هایی مانند رنگ و بو صرفاً از طریق یک حس فراهم می‌آیند؛ اندیشه‌هایی مانند شکل و عدد از طریق بیش از یک حس بوجود می‌آیند. تفکر به تنهایی تجربه فکر کردن و خواستن را فراهم می‌آورد و اندیشه‌هایی مانند لذت، درد، قدرت، وجود، وحدت، از طریق تعامل حس و تفکر پدید می‌آیند (لاک؛ ۱۹۷۶).

اندیشه‌های حسی بنا بر عادت، به تدریج به اندیشه‌هایی مرکب تبدیل می‌شوند، سپس این انتظار در ما به وجود می‌آید که پدیده‌های همشکل، احساس و بوی یکسانی نیز دارند (لاک؛ ۱۹۷۶). لاک میان ویژگی‌های اولیه و ثانویه تفاوت می‌گذارد. ویژگی اولیه مانند جماد، حرکت و شکل را نمی‌توان از خود پدیده جدا کرد. ولی ویژگی ثانویه صرفاً توان یک پدیده در تأثیرگذاری بر حواس است. اندیشه‌هایی مانند رنگ، بو، صدا و گرما به وسیله تأثیرات یک پدیده

بر حواس ما حاصل می‌شوند (لاک؛ ۱۹۷۶). ذهن می‌تواند میان اندیشه‌ها ارتباط برقرار کند و آنها را با هم مقایسه کند. به این ترتیب اندیشه‌هایی مانند "دورتر"، «سفیدتر» و «پیرتر» به وجود می‌آیند (لاک؛ ۱۹۷۶).

لاک به ارتباط نزدیک میان اندیشه و واژه می‌پردازد. به ویژه او به رابطه اندیشه‌های منتزعه و واژه‌های عام اشاره می‌کند. همچنین او تمام زبان را متشکل از قضیه (Proposition) می‌داند که اصطلاح قدیمی‌تری "برای گزاره" است.

نقش‌های اولیه زبان عبارتند از ایجاد ارتباط میان انسان‌ها و فراهم آوردن نشانه‌هایی برای ادراکات درونی و اندیشه‌های هر فرد. واژه در مرحله نخست به اندیشه‌ای در ذهن بکار برنده دلالت می‌کند. تصور می‌کنیم که هر واژه در ذهن دیگران نیز برای دلالت به همان اندیشه به کار می‌رود (لاک؛ ۱۹۷۶).

اسم (name) اندیشه‌هایی را به همه پیوند می‌دهد که هر کدام یک نمونه اعلی یا پیش نمونه (prototype) به شمار می‌آیند ولی در هر صورت مرز میان گونه‌های نمونه اعلی را انسان تعیین می‌کند (داون؛ ---).

لاک به طور مختصر به مفهوم ادات می‌پردازد. البته آنگونه که لاک در نظر دارد، ادات صرفاً به "حروف" منحصر نمی‌شود و افعال ربطی نیز در همین گروه می‌گنجد. ادات واژه‌هایی‌اند که به ارتباطات میان اندیشه‌ها و گزاره‌ها در ذهن دلالت می‌کنند. این واژه‌ها به اندیشه دلالت نمی‌کنند بلکه یکی از عملکردهای ذهنی را می‌نمایانند. چگونگی ارتباط، محدودیت، تمایز، تقابل یا تأکید در گفتمان به وسیله ادات نشان داده می‌شوند (لاک؛ ۱۹۷۶).

هیچ دانشی بدون وجود قضیه‌ها پدید نخواهد آمد. قضیه‌ها ذهنی یا زبانی‌اند. اندیشه‌ها در قضیه‌های ذهنی، بدون کاربرد واژه‌ها ذخیره می‌شوند؛ این قضیه‌ها بر حسب قضاوت ذهن درباره تطابق و عدم تطابقشان تلفیق می‌گردند یا از هم مجزا می‌شوند. قضیه‌های زبانی نشانه قضیه‌های ذهنی به شمار می‌آیند (لاک؛ ۱۹۷۶).

هیوم به عنوان یکی دیگر از سردمداران فلسفه تجربه‌گرا به دو مطلب مهم می‌پردازد؛ نخست اینکه، اندیشه‌ها در نتیجه تأثیرات حسی یا احساسات درونی به وجود می‌آیند. بشر حتی قادر نیست پدیده‌هایی را متفاوت از تجربیات حسی خود تصور کند. دیگر اینکه حقیقت، صرفاً بر اساس تجربه کشف می‌شود یا از آن استنباط می‌گردد (هیوم؛ ۱۹۶۲).

به اعتقاد هیوم اندیشه‌ای نمی‌تواند ذاتی باشد، بلکه اندیشه‌ها از طریق تجربه شکل می‌گیرند. تجربه به وسیله حواس یا تفکر تحقق می‌پذیرند. "اندیشه حسی" از طریق اندام‌های حسی و "اندیشه استدلالی" از طریق فرآیندهای آگاهانه ذهنی شکل می‌گیرند (هیوم؛ ۱۹۶۲).

۷- عصر روشنگری

پس از تبلور اندیشه خردگرایی دکارتی و بکارگیری روش‌های تحلیلی و علمی در حل مسئله، اندیشه متعصب قرون وسطایی و مدرسی که بر تقلیدی کورکورانه از فلاسفه یونان باستان مبتنی است کنار گذاشته می‌شود. از سوی دیگر عصری نوین در تفکر بر پایه بکارگیری روش‌های علمی در حل مسئله و هستی‌شناسی به عنوان کانون مطالعات فلسفی شکل می‌گیرد که می‌توان آن را "عصر تجربه" نامید؛ هر چند این تفکر با کنار نهادن مباحث ماوراءطبیعی از مسیر تفکر خردگرا انشعاب می‌یابد و مسیری جداگانه را پیش می‌گیرد.

پس از این دوره در بستر فکری آماده‌ای که بر پایه دستاوردهای "عصر خرد" و "عصر تجربه" شکل گرفته است، آرای لایبنیتس (G.W.Leibniz) (۱۶۴۶-۱۷۱۶) کانت (I.Kant) (۱۷۲۴-۱۸۰۴) و هردر (J.G.Herder) (۱۷۴۴-۱۸۰۳) قابل بررسی است. دوره تبلور آرای این متفکران را می‌توان بنا بر سنت، "عصر روشنگری" نامید.

علاقه لایبنیتس به منطق موجب شد او نوعی "تحلیل مفهومی" یا "ذره‌نگری مفهومی" یعنی طرحی اولیه برای الفبای تفکر بشر ارائه دهد. بر این اساس، پدیده‌ها به اعداد شباهت دارند. یعنی پدیده‌های پیچیده از طریق نوعی فرآیند ترکیبی مانند ضرب از مؤلفه‌های ساده پدید می‌آیند. بنابراین اگر بتوان تمام مفاهیم بنیادی را کشف کرد، اشتقاق تمام صورت‌های حقیقی ممکن، میسر می‌گردد (ادواردز؛ ---: ۴۲۲-۳).

به اعتقاد لایبنیتس، ما فقط می‌توانیم از آنچه به وسیله حواسمان ادراک می‌کنیم اطمینان داشته باشیم و نیز ما پدیده‌ها را در همسازی با یکدیگر حس می‌کنیم.

افراد مختلف ادراکات حسی یکسانی ندارند و ادراکات حسی افراد، تنها به این دلیل که معلول علت واحدی هستند، همشکل خواهند بود. لایبنیتس به جهانی متعلق به همه انسان‌ها معتقد است که همه انسان‌ها آن را به صورت مکانی همانند درک می‌کنند؛ در حالی که مخلوقات دیگر به دلیل دارا بودن ادراکات حسی متفاوت و قوانین مکانی دیگر، ممکن است جهان‌های دیگری داشته باشند که برای ما قابل درک نیست. بنابراین وقتی ذهن دیگری به گونه‌ای متفاوت وجود داشته باشد، جهان دیگری نیز وجود خواهد داشت (ادواردز؛ ---: ۴۲۴).

لایبنتیس به تمایز میان اندیشه ساده و اندیشه پیچیده می‌پردازد و به این نکته اشاره می‌کند که ممکن است اندیشه پیچیده‌ای وجود داشته باشد که هیچ پدیده‌ای را نتوان با آن باز شناخت. به عنوان نمونه او از "تندترین حرکت" و "بزرگترین عدد" نام می‌برد (ادواردز؛ —: ۴۲۴).

به اعتقاد کانت، فراتر از این جهان پدیداری، جهانی متشکل از موضوعات حقیقی قرار دارد که نمی‌توان آن را به کمک حواس باز شناخت بلکه با استدلال می‌توان به آن دست یافت. استدلال از توان شمی بهره نمی‌گیرد بلکه مفاهیمی مخصوص به خود دارد که "امکان"، "وجه"، "ضرورت"، "ماده" و "علت" از آن جمله‌اند و به کمک آنها شناختی نمادین میسر می‌گردد. او میان احساس و تفکر تفاوت می‌گذارد؛ اشیاء حقیقی به وسیله تعقل و اشیاء ظاهری به وسیله ادراک حسی دریافت می‌شوند (ادواردز؛ —: ۳۰۸).

کانت به وجود طرح‌واره (Schema) برای مفاهیم تجربی باور دارد. درک مفهوم "مثلث" به دانستن تعریف صوری آن و ساخت جملات معنی‌دار با واژه "مثلث" وابسته است. طرح‌واره مفهوم مثلث، تصور تمام پدیده‌هایی است که واژه "مثلث" به آنها دلالت می‌کند. بنابراین، به اعتقاد کانت، طرح‌واره، تصویر یا تصور نیست بلکه توان ساخت تصاویر یا احتمالاً الگوهاست. مفاهیم محض هرگز به تصویر در نمی‌آیند. بنابراین کانت نوعی نقش اصلی برای تصویر یا تصور قایل است که همان طرح‌واره محسوب می‌شود. (ادواردز؛ —: ۳۱۳)

هردر، به طور کلی مقوله‌ای بودن ذهن را مردود می‌داند و تمام توانایی‌های ذهن را در یک کلیت یکپارچه مورد بررسی قرار می‌دهد. آرای هردر نشانه‌هایی از نوعی نگرش رفتارگرا (Behaviorist) را می‌نمایاند. وی به وضوح دیدگاه‌های جنبش روشنفکری انگلیسی در قرن هجدهم را درباره نظریه زبانی مورد انتقاد قرار می‌دهد. (هردر؛ ۱۹۱۳) به اعتقاد هردر، زبان و استدلال مستقل از یکدیگر عمل نمی‌کنند. تفکر از طریق زبان صورت می‌گیرد؛ او تفکر را نوعی صحبت درونی یا صحبت با خود تصور می‌کند و گفتار را ابزاری جدا شدنی از استدلال نمی‌داند. همچنین استدلال توانی نیست که با آن به دنیا بیاییم و پیش از شکل‌گیری زبان و برقراری ارتباط آن را در اختیار داشته باشیم. رشد استدلال در کودک در نتیجه تعلیم صورت می‌گیرد. او در ارتباط با کاربرد نشانه‌ها تعلیم می‌بیند و تسلط در این کاربرد پیش درآمد هر گونه تفکر منطقی به شمار می‌آید (هردر؛ ۱۹۱۳).

۸- عصر شکوفایی فلسفه زبان

با مروری اجمالی بر دستاوردهای دوره‌های دوره‌ای که "عصر روشنگری" خوانده شد؛ می‌توان دریافت که چگونه در لابلای آرای لایبنیتس، کانت و هردر، بتدریج زبان به یکی از کانون‌های اصلی توجه فلاسفه تبدیل می‌شود تا جایی که هردر بخش مجزایی را به بررسی نظریه زبانی اختصاص می‌دهد.

در دوره‌ای که در اینجا آن را "عصر شکوفایی فلسفه زبان" خواهیم خواند آرای هومبولت (W.Humboldt) (۱۷۶۷-۱۸۳۵) برجسته می‌نماید.

هومبولت منشأ زبان را زمان یکی شدن طبیعت و اندیشه در نظر می‌گیرد. زبان توانمندی‌ای است که انسان به کمک آن شناخته می‌شود. گفتار و درک، محصولات متفاوت زبان به شمار می‌آیند (ادواردز؛ ---: ۷۳).

مهم‌ترین دستاورد هومبولت در زمینه زبانشناسی، معرفی مفهوم صورت درونی زبان (Innere Sprachform) محسوب می‌شود، که فراتر از قواعد دستوری بیرونی است. صورت درونی، نگرش ذهنی عمیقی از جهان را فرا می‌گیرد که بر شکل‌گیری مفاهیم نظارت دارد. او با اعتقاد به ارتباط درونی فکر و واژه، می‌گوید: زبان صرفاً ابزاری برای ارائه حقایق اثبات شده نیست، بلکه ابزاری برای کشف حقیقت دست نیافته است. تنوع زبان‌ها از نوع تنوع در آواها نیست بلکه تحت تأثیر نگرش‌های مختلف به جهان به وجود می‌آید (ادواردز؛ ---: ۷۴).

۹- عصر جدید

در بررسی سنت مطالعه معنی، آنچه با عنوان عصر جدید معرفی می‌شود، سه رویکرد اصلی به معنی را فرا می‌گیرد. این سه رویکرد عبارتند از: "رویکرد فلسفی"، "رویکرد منطقی" و "رویکرد زبانشناختی".

"رویکرد فلسفی" در حقیقت محصول مستقیم دوره قبل یعنی "عصر شکوفایی فلسفه زبان" محسوب می‌شود؛ و "رویکرد منطقی" اگر چه در دوره‌های پیش آغاز شده در "عصر جدید" روندی موازی با بررسی‌های فلسفی را می‌پیماید.

از این میان "رویکرد زبانشناختی به معنی" به لحاظ تاریخی در این دوره آغاز می‌شود، ولی از آنجا که آغاز آن فصلی نو در مطالعات معنی‌شناختی به شمار می‌آید و پایان بررسی‌های سنتی معنی‌شناختی را می‌نمایاند، از حوصله مقاله حاضر خارج است و پژوهشی مجزا را طلب می‌کند.

از سوی دیگر، اگرچه ایجاد تمایز میان رویکردهای فلسفی و منطقی نسبت به معنی به دشواری صورت می‌گیرد آرای آن دسته از فلاسفه و منطق دانانی را که در قرن نوزدهم و بیست با بهره‌گیری از اصول منطق و ریاضیات به توصیف زبان به ویژه جنبه‌های معنایی آن پرداختند با برچسب رویکرد منطقی به معنی مشخص می‌کنیم و برای احتراز از فاصله گرفتن از بحث اصلی به پژوهشی دیگر واگذار می‌نماییم. بر این اساس، بحث حاضر را با پرداختن به رویکرد فلسفی به معنی در عصر جدید ادامه می‌دهیم.

۹-۱ رویکرد فلسفی به معنی

این رویکرد با نگرش‌های فلسفی معاصر به معنی و در قالب آرای فوکو (M.Foucault)، دریدا (J.Derrida) و هایدگر (M.Heidegger) قابل معرفی است.

فوکو در **نظم چیزها** (فوکو؛ ۱۹۷۰) به تحول در شیوه مطالعه زبان، مبادله اقتصادی و اندامواره‌های زنده طی ادوار فلسفی رنسانس، کلاسیک، مدرن و پسامدرن می‌پردازد (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۳۱۶۲).

در تفکر رنسانس، زبان بخشی از جهان تلقی می‌گردد و به لحاظ هستی‌شناختی با آن عجین است. ولی در تفکر کلاسیک، با ظهور علوم طبیعی در اوایل قرن هفدهم، دنیای طبیعی به ابژه‌ای (Object) تبدیل می‌شود که ذهن انسان در حکم سوژه (Subject)، باید آن را بشناسد؛ دنیای بیرون مانند تصویری در آئینه، در ذهن باز می‌تابد.

به اعتقاد فوکو، بازنمود جهان در ذهن صرفاً از نوع تحلیل‌های بصری است و میل به طبقه بندی پدیده‌ها در تفکر کلاسیک با اتکا به این گونه تحلیل‌های بصری و تجزیه کلی به مؤلفه‌ها و خصیصه‌ها به وجود می‌آید (هارلند؛ ۵۱۶۴: ۱۳۸۰).

در تفکر کلاسیک کار زبان آن است این تصویر را به درون ذهن راه دهد و با حداقل دخالت و انحراف، آن را از ذهنی به ذهن دیگر بازتاباند. در این تعریف، زبان به ابزار منفعل کاربرد نام‌ها تبدیل می‌شود (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۱۶۶).

در تفکر مدرن، انسان در مواجهه با زبان سعی دارد اندیشه خود را در قالب واژه‌هایی بیان کند که خارج از تسلط او عمل می‌کنند؛ و انسان در نمی‌یابد که باید به ضروریات تسلیم شود. زبان، دیگر یک محیط شفاف و ناب نیست بلکه مملو از نیروهای پنهانی است که سخنگویان زبان هیچگاه به طور مستقیم آنها را تجربه نمی‌کنند. (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۱۶۸)

در تفکر پسامدرن، تمام توجه به ماهیت نشانه‌ای زبان و مفهوم دلالت در آن معطوف می‌شود و علوم متفاوتی مانند روانشناسی و قوم‌شناسی نیز از آن تأثیر می‌گیرند (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۱۷۰).
 به دشواری صورت می‌گیرد ولی آرای آن دسته از فلاسفه و منطق دانانی را که در قرن نوزده و بیست با بهره‌گیری از اصول منطق و ریاضیات به توصیف زبان به ویژه جنبه‌های معنایی آن پرداختند با برجسب رویکرد منطقی به معنی مشخص می‌کنیم و برای احتراز از فاصله گرفتن از بحث اصلی به نوشتاری دیگر واگذار می‌نماییم. بر این اساس، بحث حاضر را با پرداختن به رویکرد فلسفی به معنی در عصر جدید ادامه می‌دهیم.
 اندیشه‌های دریدا در اصل تحت تأثیر آرای نیچه (F.Nietzche) و هایدگر شکل گرفت. (احمدی؛ ۱۳۷۰: ۴۲۴)

نیچه زبان را صرفاً متشکل از استعاره می‌داند؛ به اعتقاد وی زبان به وسیله میانجی‌هایی به معنی نزدیک می‌شود که ساختگی و پندارگونه‌اند و هر بار سخنگوی زبان از گستره یک استعاره به گستره استعاره‌ای دیگر می‌رود (احمدی؛ ۱۳۷۰: ۴۲۹).
 دریدا اندیشه گریز از معنی را از هایدگر الهام گرفت. هایدگر اعتقاد مطلق متن را نمی‌پذیرد و در خواندن آثار فلسفی، نه به آنچه مؤلف گفته، بلکه به آنچه خود به دست می‌آورد معتقد است (احمدی؛ ۱۳۷۰: ۴۳۶).

دریدا با ردّ نظر هوسرل (E.Husserl) در باب پدیدارشناسی، نظریه زبانی پساساختگرا را بنا نهاد. (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۱۸۷) به نظر می‌رسد که پساساختگرایی دریدایی در حقیقت در نزاع میان دیدگاه هوسرل به معنی زبانی و دیدگاه دریدا در همین ارتباط شکل گرفته است.

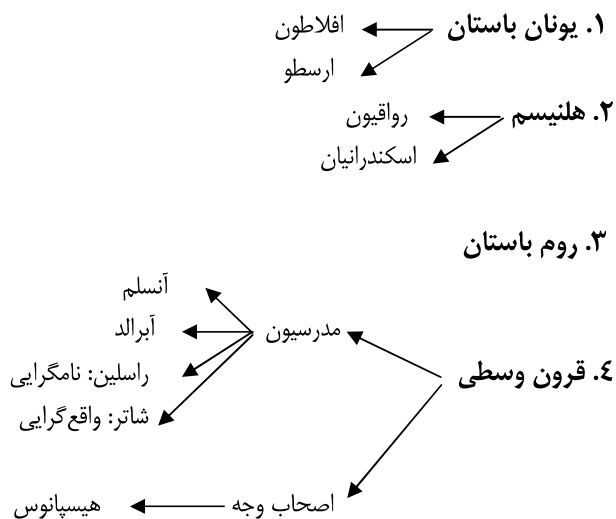
هوسرل، معنی را منبعث از تک گویی درونی می‌داند که دیگر با شکل مادی دال بیرونی مخدوش نمی‌شود و دریدا زبان را در زبانی‌ترین و خودکفایت‌ترین شکل آن مستقل از انسان مد نظر دارد. دریدا به ساختار منحصر به فرد زبان توجه دارد که به آن امکان می‌دهد هنگام انفصال مفهوم از ادراک بی واسطه، متکی به خود و قائم به ذات عمل کند. او کلیت زبان را به حد غایی متقابل، که همان نوشتار است سوق می‌دهد و نوشتار به عنوان کمک حافظه، گذر اندیشه و خروج آن از خودآگاهی مورد توجه قرار می‌گیرد. (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۱۹۱۱۸۸)
 هوسرل معنی کلامی را به قید معنی ذهنی در می‌آورد. ولی دریدا معتقد است که نویسنده، معنی کلمات را فقط هنگام نوشتن درک می‌کند. به بیان دیگر، دریدا معنی ذهنی را تحت سلطه دال زبانی می‌داند، نه مسلط بر آن. (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۱۹۶)

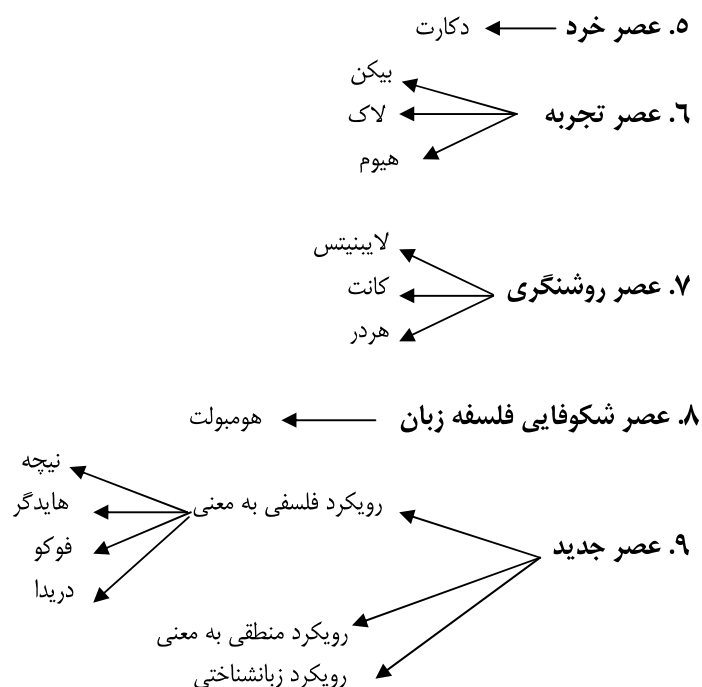
آنچه موجب می‌شود رویکرد دریدا به معنی و زبان با نام پساساختگرایی معرفی شود، آن است که اندیشه دریدا با انتخاب و سپس دگرگون ساختن مفهوم نشانه سوسوری شکل گرفته است. نشانه در دیدگاه سوسور، از رهگذر پیوندی ناگسستنی میان دال و مدلول به وجود می‌آید. (دوسوسور؛ ۱۳۷۸) در حالی که در نگاه دریدا، دال نشانه به مدلول آن متصل نیست، بلکه فرآیند انتشار در زبان موجب می‌شود که دال یک نشانه به دال نشانه‌ای بازگردد. مدلول به صورت نوعی اندیشه یا تصویری در ذهن، معرف نقطه پایانی فرآیند دلالت است. (هارلند؛ ۱۳۸۰: ۲۰۱۲۰۰)

۱۰- جمع بندی مطالب

مقاله حاضر تصویری از پیدایش، رشد و شکوفایی مطالعات سنتی درباره معنی را در غرب ارائه کرد. این بررسی بیش از آنکه صرفاً مبنایی تاریخی داشته باشد یا اینکه مبتنی بر آرای تک اندیشمندان باشد، از نوعی طبقه بندی دیدگاهی پیروی می‌کند.

به این ترتیب که در هر طبقه به خلاصه‌ای از آرای اندیشمندان پرداخته شده است که مشترکاتی در دیدگاه‌های فلسفی آنان دیده می‌شود؛ در نتیجه بررسی سنتی مطالعه معنی در پیکره ای یکپارچه میسر می‌شود که هر طبقه آن زمینه به وجود آمدن طبقه دیگری را فراهم می‌کند. نمودار زیر طرح کلی این بررسی را نشان می‌دهد:





منابع

الف- فارسی

- احمدی، بابک (۱۳۷۰) *ساختار و تأویل متن، شالوده شکنی و هرمنوتیک*، تهران، نشر مرکز.
- افلاطون (۱۳۷۹) *جمهور*، ترجمه فواد روحانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- پالم، فرانک (۱۳۷۴) *نگاهی تازه به معنی شناسی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، کتاب ماد.
- تراکس، د. (۱۳۷۰) *فن دستور*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس.
- دوسوسور، فردینان (۱۳۷۸) *دوره زبانشناسی عمومی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس.
- روبینز، آر. اچ. (۱۳۷۳) *تاریخ مختصر زبانشناسی*، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران، کتاب ماد.
- هارلند ریچارد (۱۳۸۰) *ابر ساختگرایی، فلسفه ساختگرایی و پیاساختگرایی*، ترجمه فرزانه سجودی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

هالینگ دیل، ر.ج. (۱۳۷۰) مبانی و تاریخ فلسفه غرب، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ دوم، تهران، انتشارات کیهان.

ب- انگلیسی

- Aristotle (---) *On Interpretation*
translated by E.M Edghill. EAWC. Electronic Text Index Greece.
eawc. Evansville. Edu.
- Clarke, W.N. (1993-2000) *Microsoft R Encarta, Encyclopedia.*
- Descartes. R (1954) *Philosophical Writings.* Translated by G.E.M
Anscombe and P.T Geach, Edinburgh.
- Dinnean, S.J.F.P. (1967) *An Introduction to General Linguistics,*
George Town University Press.
- Downen, B. (---) *Time {Internet Encyclopedia of Philosophy}*
<http://WWW.utm./research/iep/t/time.htm>
- Edwards, P. (---) *The Encyclopedia of Philosophy.* New York.
McMillan publishing co.
- Foucault, M. (1970) *The Order of Things,* London, Touistock.
- Grove, P.B. (1981) *Webster s 3 rd New International Dictionary of
the English Language,* U.S.A. Webster Publishings. ?Herder, J.G.
(1913) *Samtliche Werke,* ed by Bernhard Suphan, 33 vols, Berlin.
- Hume, D. (1962) *A Treaties of Human Nature,* Ed. By D.G.C.
Macnabb, New York.

سلسله ادب